

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی

۱۰/۱۲/۱۹

ایران در هفته‌ای که گذشت

جمعه ۲۶ [قوس] آذر ماه

سرشت واحد جندالله و جمهوری اسلامی

ادامه حیات حکومت اسلامی در ایران، هر روز فجایع جدیدی به بار می‌آورد. یکی از تبهکاری‌های دولت دینی، برافروختن آتش کینه و دشمنی میان فرقه‌های مختلف مذهبی و بهره‌گیری از آن در خدمت اهداف سیاسی جنایتکارانه این دولت است. پیدایش جندالله بلوچ، محصول سیاست‌های ستمگرانه جمهوری اسلامی در بلوچستان است. جمهوری اسلامی فقر و فلاکت را در بلوچستان به اوج خود رساند. فشارها و تضییقات مذهبی را چاشنی ستمگری ملی نمود. سرکوب و کشتار این مردم را به بهانه‌های مختلف وسعت داد. هر گرایش مترقی را که از حقوق و مطالبات این مردم ستم‌دیده دفاع می‌کرد، بی‌رحمانه سرکوب کرد و تمام زمینه‌ها را هموار نمود تا نارضایتی همه جانبه مردم بلوچ را به کانال انحرافی جنگ و نزاع فرقه نئی شیعه و سنی سوق دهد، تا این گونه وانمود کند، مسأله‌ای در بلوچستان نیست، آنچه که هست نزاع شیعه است با سران و گروه‌های سنی مذهبی که از امریکا، انگلیس، اسرائیل و عربستان دستور می‌گیرند. بنابراین نفع سیاسی جمهوری اسلامی و سیاست آن در این بود که رونوشت حزب‌الله شیعه که نماد وحشی‌گری شیعی حکومت اسلامی ایران است، در بلوچستان به نام جندالله پدید آید.

روز چهارشنبه این هفته، گروه جندالله بلوچ که همانند جمهوری اسلامی نفع و موجودیتش در یک جنگ و نزاع مذهبی‌ست، در دو عملیات انتحاری در مراسم دین‌باوران شیعه در روز تاسوعا در چابهار، حدود ۴۰ تن را به قتل رساند و متجاوز از ۸۰ تن را مجروح و معلول کرد.

مقامات جمهوری اسلامی که پس از اعدام جنایتکارانه رهبر این گروه، دروغ‌های بسیاری به هم بافتند و ادعا کردند که با اعدام وی، ماجرای جندالله به پایان رسید، اکنون حتا در چگونگی انعکاس خبر در مانده بودند. بنابراین از همان آغاز به پخش اخبار متناقض و دروغ‌پردازی‌های همیشگی‌شان مبادرت نمودند.

اندکی پس از وقوع انفجارها، فرماندار و رئیس شورای تأمین چابهار در گفتگو با ایرنا اعلام کرد: تروریست‌ها ۲

نفر بودند و پیش از اقدام توسط مأموران شناسائی شدند، اما یکی از آن‌ها جلیقه‌های انفجاری خود را منفجر کرد. هر گونه خبری جز این از جمله این که انفجار دو مورد بوده یا تروریست‌ها ۳ نفر بوده‌اند صحیح نیست و مورد تأیید نمی‌باشد. معاون امنیتی وزارت کشور اما در گفتگو با ایرنا گفت: دو انفجار صبح امروز در ساعت ده و نیم به وقوع پیوست. محلی یکی از انفجارها در میدان فرمانداری چابهار بوده و انفجار دیگر در میان دسته‌های عزادار شیعیان رخ داده است. وی افزود:

دو انفجار نزدیک به هم رخ داد و یکی از آن‌ها آسیب کمتری نسبت به انفجار دیگر بر جای گذاشت. خبرگزاری مهر به نقل از اداره اطلاعات این شهر اعلام کرد:

در عملیات انتحاری سه نفر دست داشتند که نفر اول کشته شد. نفر دوم که بمب همراهش عمل نکرد توسط نیروی انتظامی هدف قرار گرفت و زخمی است و نفر سوم دستگیر شد. معاون استانداری اما هر گونه دستگیری را تکذیب کرد و گفت: تاکنون هیچ فردی دستگیر نشده است. در یک خبر دیگر اداره کل اطلاعات سیستان و بلوچستان اعلام کرد که یکی دیگر از عوامل این اقدام تروریستی به هنگام خروج از مرز دستگیر شد و مأموران ویژه وزارت اطلاعات در صدد دستگیری سایر عوامل مرتبط هستند.

می‌بینید که در فاصله یک روز دستگاه‌های امنیتی جمهوری اسلامی چه اخبار متناقض و دروغی را انتشار می‌دهند. بالاخره مردم ایران نمی‌دانند که یک عملیات انتحاری بوده است، یا دو عملیات. دو نفر در این عملیات دخیل بوده‌اند یا ۳ نفر، ۴ نفر یا تعداد بیش‌تری که گویا مأموران ویژه وزارت اطلاعات در پی دستگیری آن‌ها هستند. تعداد افرادی که قربانی این عملیات تروریستی بودند نیز دقیقاً روشن نیست. بر طبق آخرین اخبار ۳۹ نفر کشته و ۸۳ نفر مجروح و معلول شده‌اند. معاون امنیتی وزارت کشور روز پنج‌شنبه اعلام کرد که در مجموع حدود ۱۳۰ نفر در جریان این انفجارات کشته و زخمی شدند.

آشکار است که این اقدام گروه جندالله که بمب‌های انتحاری را در میان مردم غیر نظامی منفجر می‌کند، یک اقدام جنایتکارانه و ضد انسانی است. این در ماهیت یک گروه بنیادگرای اسلامی و در همان حال عمیقاً شوونیست است که دست به چنین اقدامات وحشیانه‌ای بزند. اما مقدم بر هر چیز باید جمهوری اسلامی را محکوم کرد که مسبب اصلی تمام این فجایع است. مسأله فقط به این خلاصه نمی‌شود که جندالله اسلام‌گرای سنی بلوچ، محصول سیاست‌های ستم‌گرانه جمهوری اسلامی در بلوچستان است. رژیم‌ی که هر روز چوبه‌های دار را در بلوچستان برپا می‌کند و مردم را صرفاً به خاطر مخالفت‌شان با رژیم به دار می‌کشد، خود مشوق و مروج وحشی‌گری‌های جندالله است و عرصه را هر چه بیش‌تر برای وحشی‌گری‌های گروه اسلام‌گرای رقیب خود هموارتر می‌سازد. وقتی که رهبر این گروه را با همدستی سازمان‌های جاسوسی کشورهای مختلف از جمله پاکستان و امارات ربود و سریعاً به دار کشید، از روز هم روشن‌تر بود که خلاف ادعای این رژیم، اوضاع آرام نخواهد گرفت، بلکه وخیم‌تر خواهد شد. لااقل تا وقتی که رهبر این گروه دستگیر و اعدام نشده بود، عملیات این گروه عمدتاً علیه نیروهای مسلح جمهوری اسلامی بود. اکنون اما اقدامات این گروه، تماماً تبدیل به اقدامات کور و وحشیانه علیه مردم غیر نظامی یا به گفته خودشان غیر بومیان و شیعیان شده است. این البته همان چیزی است که جمهوری اسلامی خواهان آن بوده و هست. بنابراین اخبار ضد و نقیض دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی مبنی بر این که چند نفر در این عملیات شرکت داشته و وزارت اطلاعات اعلام می‌کند که در صدد دستگیری تعداد دیگری از عوامل مرتبط با آن می‌باشد، مقدمه‌چینی برای وحشی‌گری‌های جدید رژیم و اعدام گروه دیگری از مردم بلوچ است که هم اکنون صدها تن از آن‌ها در زندان‌ها به بند کشیده شده‌اند. از همین روست که رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس ارتجاعی اسلامی که

عضو شورای امنیت ملی رژیم نیز هست، از دستگاه‌های پولیسی و امنیتی خواست که هر چه سریع‌تر عوامل این اقدامات را "به سزای عمل‌شان برسانند".

این جنایتکاران و احمق‌های اسلام‌گرا هنوز هم بر این پندارند که می‌توانند با اعدام و کشتار به مسأله‌ای که دارای ریشه‌های عمیقاً اجتماعی و سیاسی است، خاتمه دهند. نماینده زاهدان، اما حل مشکل را به همین سادگی نمی‌بیند و می‌گوید: "عامل این دو انفجار دو فرد وهابی بودند و ظاهراً با این اعتقاد که کشتن شیعیان بهشت برای‌شان تضمین می‌شود، دست به این اقدام وحشیانه و تروریستی زدند".

حقیقتی نهفته در گفتار وی وجود دارد. همان‌گونه که جمهوری اسلامی صدها هزار انسان فقیر، محروم و عمیقاً ناآگاه مذهبی را با خرافه بهشت و در آغوش گرفتن حوریان زیباروی، غذاهای لذیذ و مسکن مجلل، روانه دیار نیستی کرد، همین کار را گروه اسلام‌گرای سنی رقیب مذهبی جمهوری اسلامی می‌کند و جوانان فقیر، ناآگاه و مذهبی را با اعطای لقب شهید و وعده بهشت با بمب به میان مردم می‌فرستد. این در ذات هر مذهبیست که در آن واحد، شهید و قاتل بیافریند. مگر غیر از این است که برجسته‌ترین شهدای جمهوری اسلامی جنایتکارترین قاتلین از نمونه لاجوردی‌ها هستند. دین می‌آموزد که هر چه بیش‌تر دشمنان خدا، پیغمبر و جانشینان او را بر روی زمین بکشی و نابود کنی به خدا و بهشت نزدیک‌تری. اگر هم که کشته شوی، شهیدی و جایز در بهشت. بنابراین همان‌گونه که متعصب‌های شیعه مذهب می‌توانند در آن واحد قاتل و شهید باشند، متعصب‌های سنی مذهب از نمونه القاعده، طالبان و جندالله هم وقتی که بمب به خود می‌بندند و در میان مردم غیر نظامی آن را منفجر می‌کنند، هم قاتل‌اند و هم شهید. شهید از دیدگاه خودشان و قاتل از دیدگاه انسانیت. تا وقتی که نزاع مذهبی باشد، ماجرا بر این منوال خواهد بود. پس جمهوری اسلامی که خود بدی طولانی در پرورش قاتل و شهید دارد، باید بداند که جندالله نیز از سرشت حزب‌الله خود اوست. و مادام که می‌تواند مردم گرسنه، فقیر، ناآگاه و متعصب مذهبی را با اعطای لقب شهید روانه بهشت کند، ماجرا ادامه خواهد یافت. بمب‌گذاری‌های این هفته در هر حال بار دیگر شکست سیاست‌های جمهوری اسلامی را در بلوچستان نشان داد. توده‌های زحمتکش ملیت بلوچ نیز باید بدانند که هیچ راه حلی بر معضلات بی‌شمار آن‌ها با اقدامات و اعتقادات یک گروه مرتجع اسلام‌گرا به نام جندالله وجود ندارد. راه حل معضلات مردم بلوچ اتحاد با کارگران و زحمتکشان سراسر ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت شورائی‌ست.

چرا که تنها یک چنین دولتیست که قاطعانه به نفوذ و رابطه هر گونه مذهبی با دولت پایان می‌دهد. هیچ امتیاز ویژه‌ای به هیچ مذهبی و ملیت خاصی نمی‌دهد. مذهب را امر خصوصی مردم اعلام می‌کند. افراد جامعه را در داشتن یا نداشتن دین آزاد و مجاز می‌داند. بساط مذهب و هر گونه خرافات را از مدارس جاروب می‌کند. به ملیت‌های ساکن ایران خودمختاری وسیع منطقه‌ئی می‌دهد و اداره امور منطقه را بر عهده خود این ملیت‌ها واگذار خواهد کرد. به ستم ملی و مذهبی پایان خواهد داد. آزادی‌های لگد مال شده مردم را به آن‌ها باز خواهد گرداند. امکانات رفاهی در اختیار این مردمان قرار خواهد داد و تمام نیروی خود را برای پیشرفت و نجات آن‌ها از فقر و بدبختی کنونی به کار خواهد گرفت. وقتی که یک دولت بتواند این مطالبات را که مطالبات توده‌های بلوچ نیز هستند عملی سازد، آن‌گاه دیگر کسی جذب گروه‌هایی امثال جندالله نخواهد شد. چون این خود مردم بلوچ‌اند که این گروه‌ها را طرد و منفرد می‌کنند. این است راه حل معضلات بی‌شمار مردم بلوچ و مسأله بلوچستان.

اخراج آخرین بازمانده ائتلاف از کابینه احمدی‌نژاد

در هفته‌ای که گذشت، بالاخره احمدی‌نژاد تکلیف وزیر امور خارجه‌اش را یکسره کرد و او را برکنار نمود. برکناری متکی از وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی اتفاق غیر منتظره‌ای نبود. وی آخرین بازمانده از ائتلاف گروه‌های موسوم به جناح اصول‌گرا بود که در کنار گذاشتن جناح موسوم به اصلاح‌طلب با یکدیگر متحد شده بودند. از آن ایام چندین سال گذشت. تغییراتی که در اوضاع سیاسی ایران رخ داد موقعیت دار و دسته وابسته به احمدی‌نژاد را در برابر دیگر گروه‌های وابسته به جناح اصول‌گرا تقویت نمود. احمدی‌نژاد تلاش نمود که از این تغییر اوضاع به نفع خود بهره گیرد و موقعیت خود را بی‌نیاز از یاری گروه‌های ائتلاف، مستحکم سازد. لذا در همان دوره ۴ سال نخست زمامداری‌اش تعدادی از اعضای کابینه خود را که وابسته به گروه‌های دیگر جناح اصول‌گرا بود، برکنار نمود و طرفداران خود را جایگزین آن‌ها کرد. به رغم بروز اختلاف میان احمدی‌نژاد و گروه وابسته به وی با گروه‌های دیگر ائتلاف، در شرایطی که جمهوری اسلامی با یک بحران سیاسی جدی روبرو شده بود و جمهوری اسلامی جز احمدی‌نژاد، آلترناتیو دیگری نداشت، در جریان به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری، همه گروه‌های اصول‌گرا خود را ناگزیر دیدند که در پشت سر وی قرار گیرند و از او حمایت کنند. این عامل دیگری در تقویت وی و تضعیف گروه‌های همپیمان او بود. پس از سرکوب مبارزات مردم در سال ۸۸، اوضاع دیگر به نحوی تغییر کرده بود که تمام قدرت می‌بایستی بیش از پیش در قوه اجرائی و در دست یک نفر متمرکز گردد که به هیچ گروه و ارگانی وابسته به رژیم، جز خامنه‌ای جوابگو نباشد. بنابراین کابینه نیز می‌بایستی کاملاً یکدست و فرمان‌بردار احمدی‌نژاد باشد و وزراء، وابسته به هیچ‌یک از گروه‌های دیگر نباشند.

وزیر امور خارجه، اما وابسته به یکی از دسته‌بندی‌های قدرتمند درون جناح به نام پیروان ولایت و رهبری بود. برکناری او کار ساده‌ای نبود. احمدی‌نژاد سیاستی پیچیده‌تر برای برکناری وی را در دستور کار قرار داد. انتصاب تعدادی از نزدیک‌ترین افراد وابسته به خود به عنوان نمایندگان ویژه رئیس جمهوری در امور خاورمیانه، آسیا، افریقا، امریکای لاتین، افغانستان و دریای خزر و در اواخر مرداد ماه، در واقع سلب اختیارات وزیر امور خارجه و تمرکز آن‌ها در دست وی بود. این اقدام، خشم گروه‌های رقیب را برانگیخت. آن‌ها به خامنه‌ای متوسل شدند که وی را از این اقدام بازدارد. خامنه‌ای هم وزارت امور خارجه را مسؤول سیاست خارجی اعلام نمود و احمدی‌نژاد را از موازی‌کاری منع نمود. چاره‌ای برای احمدی‌نژاد باقی نماند، جز این که اندکی کوتاه بیاید و سمت نماینده ویژه را به مشاور تبدیل کند. اختلاف ادامه داشت و احمدی‌نژاد مترصد فرصتی بود تا این بار مستقیماً متکی را از سمت وزیر امور خارجه برکنار نماید. متکی روز ۲۱ [قوس] آذر به عنوان وزیر خارجه جمهوری اسلامی عازم سنگال شد تا شاید بتواند مقامات این کشور را با دروغ‌پردازی‌های مرسوم جمهوری اسلامی در مورد ارسال سلاح‌های قاچاق به این کشور که در نیجریه کشف شده بودند، از قطع مناسبات دیپلماتیک بازدارد. او در حال مذاکره با مقامات سنگالی بود که روز ۲۳ آذر حکم برکناری وی به دستش رسید. احمدی‌نژاد در یک نامه دوسطری به وی اعلام کرد: "بدین وسیله از زحمات و خدمات جنابعالی در دوران تصدی مسؤولیت وزارت امور خارجه تشکر و قدردانی می‌کنم".

یعنی خوش آمدید. بساطتان را جمع کنید و بروید و کمی هم بیش از آن که نیاز بوده مانده‌اید. اما به رغم ظاهر مودبانه نامه، این برکناری بیش از آن تحقیرآمیز بود که حتا ظاهر قضیه حفظ شود.

در حالی که وزیر خارجه مشغول مذاکره و رساندن پیام احمدی‌نژاد به رئیس دولت سنگال بود، حکم اخراج خود را دریافت کرد. قاعداً برای حفظ ظاهر قواعد و مناسبات دیپلماتیک بورژوازی احمدی‌نژاد می‌بایستی یک روز صبر

می‌کرد و به محض بازگشت، وی را برکنار می‌نمود. احمدی‌نژاد اما این حرف‌ها سرش نمی‌شود. او احساس می‌کرد که رقبای وی در جریان ماجرای انتصاب نمایندگان ویژه، او را تحقیر کرده و وادار به عقب‌نشینی کرده‌اند. لذا می‌باید وزیر خارجه مورد حمایت آن‌ها به شکلی تحقیرآمیز برکنار شود تا در عین حال که سیاست اصلی خود را پیش می‌برد، عقب‌نشینی و تحقیر پیشینش جبران گردد. اما به نظر می‌رسد که در پشت این قضیه، ماجرای دیگری نهفته است که به احمدی‌نژاد فرصت داد از آن به نفع خود بهره گیرد و به این شکل تحقیرآمیز وزیر خارجه‌اش را برکنار نماید. همین مسأله باید دلیلی باشد بر این که چرا صدائی از هیچ کدام از گروه‌های رقیب احمدی‌نژاد بر سر این برکناری، بلند نشد و هیچ‌یک حاضر به یک اعتراض علنی و مخالف با وی نشدند.

اکنون، احمدی‌نژاد به یکی دیگر از خواست‌هایش، کابینه کاملاً یک دست و فرمانبردار و تمرکز تمام امور مربوط به سیاست‌های داخلی و خارجی در دست شخص خود، دست یافته است. تمرکزی که جمهوری اسلامی برای مقابله با بحران‌های موجود به آن نیازمند است، یک گام دیگر به جلو نهاد. در عین حال که قدرت فردی احمدی‌نژاد افزایش یافت، پایه‌های حامیان وی در درون طبقه حاکم ضعیف‌تر و متزلزل‌تر گردید. هر چه این تمرکز در جمهوری اسلامی بیش‌تر می‌شود، اختلاف در درون طبقه حاکم عمیق‌تر، مخالفت و اعتراض مردم، گسترده‌تر و شرایط برای سرنگونی رژیم مساعدتر می‌گردد. تمرکز قدرت در یک سو، همواره با تمرکز مخالفت در قطب دیگر همراه است.